

ردبای فمینیسم در آثار آل احمد

محمد رضا کمالی و شهبور شهولی*

چکیده

نهضت فرهنگی رنسانس را می‌توان نقطه‌ی عطف مهمی در طول تاریخ بشریت دانست در شکل‌گیری حرکت‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جهان معاصر نقش تعیین‌کننده داشته است. دستاورد مهم این نهضت، توجه به یافته‌های تجربی و عقل‌ابزاری در سیاست‌گذار زندگی فردی و اجتماعی بشر، توجه به خود یا اومانیزم‌گرایی و همچنین برآورده شدن حقوق مادی محدود کردن حاکمیت مذهب بود. نتیجه قطعی نهضت رنسانس، در هم ریختن مناسبات اجتماعی و ز سوال رفتن بسیاری از اصول و ارزش‌های رایج بود. اما تا تغییر نگرش موجود نسبت به زن و حقوق اجتماعی زنان (فمینیسم) زمان زیادی لازم بود. طرح نظریه‌ی برابری زن و مرد به قرن هفده برمی‌گردد. برخی نخستین فمینیست‌ها در آنبراد استریت می‌دانند که ایبگالی ادامز، همسر جان آدامز از رهبران جنگ‌های استقلال آمریکا، حرکت وی را ادامه داد. برخی نیز سابقه‌ی این نهضت را به انقلاب ۱۶۸۹ انگلیس باز می‌گردانند و نویسندگانی چون (کریستین دو بیان)، (ماری وتن) و (زرژسازند) در این عرصه آثاری بر جای گذاشته‌اند. این حرکت در دوران انقلاب فرانسه به وسیله‌ی (کندورسه) (سن سیمون) ادامه یافت. در حقیقت فمینیسم می‌خواست جای حقوق از دست رفته زنان را پر کند فمینیست‌ها، بر این باور بودند که زنان جهان در مقایسه با مردان مورد ستم قرار دارند و تفاسیر زیادی از زن و ظلم بر او ارائه می‌دادند. نهضت برابری طلبی زنان به صورت منسجم نام و نشان‌دار سابقه‌ای بیش از ۱۵۰ سال دارد اما از اواخر قرن ۱۹ اندیشه‌های زن‌گرایانه‌ی غربی در قالب آثار مکتوب به کشورهای اسلامی راه یافت. شاید مصر اولین کشوری باشد که در اندیشه‌ی فمینیستی به آن وارد شده باشد. امروزه فمینیست‌های زیادی در کشورهای اسلامی بخش مهمی از تلاش خود را صرف مبارزه درون دینی برای حاکمیت نگاه زن‌گرایان می‌کنند که معروف‌ترین آنها فاطمه نری‌سی از مراکش، رفعت حسن از پاکستان، عزیزه الصبری از لبنان و... می‌باشند که به قول یکی از فمینیست‌های ایرانی خارج از کشور موضعی دین‌باورانه دارند.

کلیدواژه: فمینیسم ، غرب زدگی ، زن ، آزادی زنان.

اما این نهضت دارای نواقصی بود و نتوانست به طور کامل در اجرای اهداف خود موفق باشد. به عنوان نمونه منتسکیو، در روح القوانین ، زنان را موجوداتی با روح های کوچک، متکبر، خودخواه و دارای ضعف دماغی می داند. او زنان را از امتیازاتی که مردان از آن برخوردارند بر حذر می دارد. اما زن شایسته بدشگون است/ در یک کلام باید بی نهایت نادان باشد/ و اگر راستش را بخواهید برای او همین بس/ که بتواند خدا را دعا کند، به مرد عشق بورزد، به خیاطی و نخ ریزی بپردازد

« اگنس جان، ازدواج شوخی نیست

مقام زن بایسته وظایفی مشقت بار است.

و به گمان من شما فقط برازنده وابستگی هستید

قدرت مطلق از آن ریش است

با وجودی که مرد و زن دو نیمه جامعه اند

این دو نیمه اصلاً برابر نیستند،

یکی نیمه فرادست و دیگر فرودست.

و یا در جای دیگر آمده است :

بی ایمان و بی قانون، بی ابزار و بی خود

تباه کننده حق و عدالت و انصاف

زن، ناپایدار، دمدمی، هرزه گوی، ناپاک

خودنما، خسیس، ننگین، ... پتیاره، حریص

جادوگر، عربده جو، گستاخ، زیانکار

آتشین مزاج، ناسپاس و بسیار ستمگر است»

هر چند گفته شده است که فمینیسم در ایران، دارای زمینه ی چندانی نبوده است؛ اما با ظهور آن در غرب، بسیاری از زنان، سازمانها و گروههای حمایت از حقوق زنان در ایران به صورت مستقیم یا غیرمستقیم خواستار پیاده شدن بسیاری از اصول آن بودند.

زنان، امانت که همواره در طهارت، زندگی، خوشبختی، و سلطه مردان، بوده اند با پشت از مردان، معارضه

کنند و نیروی خویش را در توسعه و تغییرات اجتماعی به کار اندازند. این سرنوشت موجب یک سو، قوای دماغی و شور زندگی خواهی زنها خفه و خاموش شود و از سوی دیگر در همه نامطلوب و مقرون به تیره روزی، با مردان مقایسه کردند و مورد داوری تاریخ قرار گیر خرسندی است که شرایط پیشین در تغییر است و زنان ما نیز مانند نسوان سایر کشورها به دو دست می یابند. بر این اساس ملاحظه می کنیم که درست یک قرن پیش یعنی مقارن مشروطیت، زنان ایرانی نیز به پیکاری خردمندان و دامنه دار دست می یازند و مطالبات خود، های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی پیش می نهند و بر تحقق آن تاکید می ورزند. در آن هنگام خوبی دریافته بودند که برای وصول به آرمانهای والای خویش، نخست باید بنیاد خودکامگی را آنگاه با استقرار حکومت قانون دست زنند. زیرا در پرتو آرامش و امنیت که محصول حکومت است، آگاهی علمی و فنی دست می دهد و جامعه تسلط خود را بر محیط اعمال می کند. از این در جریان انقلاب مشروطیت با جسارت بیشتر پیش تاختند و به پیروزی آن امداد رسانیدند. چ لباس رزم پوشیدند و حتی بی آنکه مردان مجاهد و فرماندهان ایشان آگاه شوند جنگیدند و نقا خویش را نیز در این راه باختند. هدف زنان رفع تبعیض دیرینه تاریخی در عرصه زندگی اجتماعی بود و برای تحقق این مهم می بایست خود را توانا سازند اما چگونه این کار امکان پذیر بود؟ زنان عصر مشروطیت آموزش دختران ایرانی ضرورت داشت. زیرا تعمیم سواد و ایجاد مهارت ها؛ برای مشارکت اجتماعی و حضور در جامعه و کسب درآمد به استقلال زن می انجامید و او را از واب به مرد می رهانید. پس شگفت نیست که می بینیم زنان در مدت کوتاهی انجمن تاسیس کرد؛ انتشار نشریه پرداختند " و مهم تر از همه اینها چهار سال پس از انقلاب مشروطیت علم ناسازگاری های جامعه سنتی آن روز و مزاحمت های مخالفان آموزش زنان در ایران، فقط در تهران طی یک سال بیش از شصت مدرسه دخترانه احداث کردند و به آموزش وسیع زنان همت گما علاوه بر این زنان به منظور احقاق حق رای که یکی از حقوق مسلم زندگی مدنی به شمار می مبارزه کردند و برای تصویب آن بر مجلس فشار آوردند. گفتنی است که برخی از مردان فرهیخته آن نیز با جنبش زنان موافق بودند و از آن حمایت می کردند و از این روی می بینیم که زنان در اغلب ناگزیر بودند که نه تنها دولت، بلکه...

نوان

معف

سته

که

هر چند گرد آمدن مکرر زنان در مقابل مجلس و طرفداری آزادی خواهان از آنها، نتیجه ای آن چنانی در برداشت، اما آنچه به نظر می رسد این بود که این نهضت ادامه پیدا خواهد کرد و در نتیجه جامعه ناچار است تا مرحله ی تساوی کامل حقوق زن و مرد، همچنان که زمینه های حقوقی آن در حال تکوین است پیش رود. علاوه بر این پس از امضای مشروطیت در ۱۹۰۶، زنان فعالیت خود را تشدید کردند. زیرا مسائل مربوط به زنان چنان ابعادی یافته بود که الزاماً خود آنها می باید در کارها دخالت می ورزیدند. بعد از مشروطیت، هر چند موقعیت زن در جامعه ی ما تحول یافت، لیکن عملاً هیچ حق منطقی، اجتماعی و قانونی به او داده نشد.

بشری دلیرش در کتاب "زن در دوره ی قاجار" معتقد است که فمینیسم در ایران دارای پیشینه ای تاریک است. برای این اساس، چنین اندیشه ای در آثار بسیاری از نویسندگان، شاعران و روشنفکران و... بروز کرد که جلال آل احمد یکی از آنها بود. اما فمینیسمی که جلال به آن اعتقاد دارد با فمینیسم غربی متفاوت است. فمینیسم غربی آزادی زنان را بدون هیچ قید و شرطی می خواهد، در حالی که جلال چنین آزادی (در زمینه حجاب) را باعث ایجاد فساد و تباهی می داند.

بر این مبنا آثار آل احمد را می توان به دویخش تقسیم کرد. به عبارتی دیگر جلال در یک قسمت از آثار خود به نشان دادن بدبختی و ذلت زن ایرانی می پردازد و از سوی دیگر در یک سری از آثار خویش زنانی را به تصویر می کشد که نسبت به زنان قبل، از حق و حقوق بیشتری برخوردارند. به عبارت دیگر آل احمد با نشان دادن ضعف و حقارت خانمها از یک طرف و راههای بهبود وضعیت آنان که بسیار با اندیشه های فمینیستی نزدیک است از طرف دیگر سعی می کند وضعیت زنان را بهبود بخشد.

از دید جلال بدبختی زنان ایرانی به علت وجود مردسالاری مردان است که وی علل زیر را عامل آن می داند:

۱- دین :

با ورود دین اسلام به ایران، زنان ایرانی توانستند در پرتو اسلام به حقوق ازدست رفته خویش دست یابند اما با گذشت زمان، عده ای از مردان که تسلط گری و حکومت خویش را به زنان در خطر دیدند با بهانه کردن دین، نه تنها زنان را تحت فشار و سلطه بیشتری قرار دارند بلکه اکثر حقوق زنان را نیز زیر پا گذاشتند. در واقع با سوء تعبیراتی که از احکام و قوانین مربوط به زن در دین اسلام توسط مردان انجام

داستان لاک صورتی، داستان زنی به نام هاجر است که از لاک، به ویژه رنگ صورتی آن لذت می‌برد و دوست دارد که یکی از آنها را در اختیار داشته باشد:

«تا به حال لاک به ناخن‌های خود نمالیده بود. ولی هر وقت از پهلوی خانم شیک پوشی رد می‌شد یا اگر برای خدمتگذاری به عروسی‌های محل خودشان دعوتش می‌کردند، زیاد توی نخ لاک ناخن‌ها می‌رفت. نمی‌دانست چرا، ولی دیده بود که خانمها لاک‌های رنگارنگ به کار می‌برند، لاک صورتی را پسندیده بود ... یکی دوبار، هوس ماتیک هم کرده بود ولی ماتیک گران بود ...»^{۳۰}

اما هاجر به دو علت به آرزوی خود نمی‌رسد اول فقر و دوم که مهمتر از علت اول هم می‌باشد اعتقاد تعصب دینی شوهرش است که مانع هاجر می‌شود که این کار در حقیقت نمونه بارز سلطه و اقتدار شوهر هاجر است که در مقایسه میان هاجر و زن همسایه رخ می‌دهد:

«طوری که کسی نفهمد، کمی به ناخن‌های خود نگریم. گرچه دستش از ریخت افتاده بود ولی ناخن‌های بدترکیبی داشت. همه سفید، کشیده و بی نقص بودند. چه خوب اگر می‌توانست آنها را مانیکور کند. این جا بی اختیار به یاد همسایه شان، محترم، زن عباس آقای شوهر افتاد. پڑهای ناشناس اون که برای تمام اهل محل می‌آمد، در نظر آورد. حسادت و بغض راه گلویش را گرفت ...»^{۳۱}

که در نهایت پس از جدالهای بسیار زیاد که حتی به کتک کاری میان هاجر و شوهرش می‌انجامد، شوهر هاجر علت مخالفت خود را دین و مذهب می‌داند: «اوستا رجبلی یک ربع دیگر آمد و هاجر را هم به اتاق خود برد ... خوب! می‌خواین از خر شیطون پایین بیاین یا بازم خیال کتک کاری دارین؟ هاجر بغضش ترکیب دست به گریه گذاشت. چرا گریه می‌کنی؟ آخه شوهرتم تقصیری ندارد. چکنه؟ ... چی می‌گی اوستا؟ اومدیم و من هیچی نگم. ولی آخه این زنیکه کم عقل نماز کمرش می‌زنه. وضو می‌گیره! با این لاکهای نجس که به ناخونش مالیده نمازش باطله! آخه این طوری که آب به ناخنش نمی‌رسه که.»^{۳۲}

در کتاب غریب‌دگی نیز آل احمد با استناد به آیه ی ۳۹ سوره نساء، اذعان می‌دارد که با سوء تمییراتی که از این آیه شده است، حق زنان پایمال گردیده است:

«طلاق هم که بسته به رای مرد است. "الرجال قوامون علی النساء" را هم چه خوب تفسیر می‌کنند.»^{۳۳}

۲- فقر:

دومین علت مردسالاری از دید جلال فقر است. در داستان بچه مردم، یکی از علل عمده اقتدار مرد و زبونی زن، فقر و نداری عنوان می شود:

«خوب چه می توانستم بکنم؟ شوهرم حاضر نبود مرا با بچه نگه دارد. بچه که مال خودش نبود. مال شوهر قبلی ام بود که طلاقم داده بود حاضر هم نشده بود بچه را بگیرد. اگر کس دیگری جای من بود چه می کرد؟... اگر این شوهرم هم طلاقم می داد چه می کردم؟ ناچار بودم بچه را یک جوری سر به نیست کنم...»

۳- عدم خودباوری زنان:

اکثر زنان ما همواره در طول تاریخ، فاقد اعتماد به نفس و خودباوری بوده اند. همانگونه که مردان زن را فاقد این خصوصیت می دانستند زنان نیز به خود قبولانده بودند که واقعا نسبت به مردان در سطح پایین تری قرار دارند وعده ای از آنان خود را درمقابل مردان ناقص العقل یا کم عقل قلمداد می کردند. نتیجه خود را اسیر دست مردان کرده و به آن نیزایمان داشتند.

«... و روی خود را به هاجر کرد و افزود: هان چی میگی هاجر خانم؟ من چه می دونم اوستا. من که زن ناقص العقلی بیشتر نیستم که... کجا سرم میشه؟ این چه حرفیه می زنی؟ ناقص العقل کدومه؟ تو نباید بزاری شوهرتم این حرفارو بزنه. حالا خودت داری می گیش؟ حیف که شما زنا چیزی سرتون نمیشه.»^۷

و چنین اعتقادی است که باعث هر چه بیشتر خانه نشین شدن زنان می شود و اینکه بنشینند بزایند شیران نر.

حالا خیلی وقت دارم که هی بنشینم و سه تا چهار تا بزایم.^۸»

۴- بی سوادی:

یکی از دلایل دیگر مرد سالاری از دید جلال، بی سوادی زنان می باشد. در دوران مشروطیت، که جنبش هایی از زنان جهت رسیدن به حقوق اجتماعی خویش صورت گرفت، یکی از اولویت های این نهاده ها، مبارزه با بی سوادی و بالا بودن سطح علمی زنان بود:

«آن قدر اوقاتم تلخ شده بود که نکردم نونای خشکمو ازش بگیرم: بی عرضگی رو سیاحت یکی نبود

بارمون اووردن. نه سوادى، نه معرفتى نه هيچ چي! هر خاك وسر مرده اى تا دم گوشامون كلاه سرمو ميزاره و حاليمون نميشه.»

در داستان "زن زيادى" شخصيت داستان، علت تمام ناكامى هاى خود را در بى سوادى خود مى داند :
«خاك بر سرم كند. كه همين طور دست روى دست گذاشتم و هر چه بارم كردند كشيدم. همه اش تقصير خودم بود. سى و چهار سال خانه ي پدرم نشستم و فقط راه مطبخ و حمام را ياد گرفتم. آخر چر نكردم در اين سى و چهارسال هنرى پيدا كنم؟ خط و سوادى پيدا كنم؟ مى توانستم ماهى شندرغاز پسر انداز كنم و مثل بتول خانم عمقزى يك چرخ قسطى بخرم و براى خود خيالى كنم. دخترهاى همسايه مى رفتند جوراب بافى وسر يك سال خودشان چرخ جوراب بافى خريدند و نان شان را كه در مى آوردند هيچ، جهاز عروسى شان را هم. خودشان درست كردند. و دست آخر هم تا طبق جهازشان را برده برادر كم چه قدر باهام سروكله زد كه سواد يادم بدهد ولى من بى عرضه!» در ادامه جلال، بى سوادى زنان را باعث ايجاد معضل بزرگترى به نام خرافات مى داند. از ديدن روى اورى زنان به خرافات و تفكرات جاهلانه، حاصل اوليه بى سوادى آنهاست. از بين بردن سرطان توسط سوپ داغ در داستان خواهرام و عنكبوت و گفتگوهاى جاهلانه و خرافاتى مابين زنها در داستان سمنوپزان از جمله اين موارد است :

عمقزى گل تبه همان طور كه دود قليان را در مى آورد با خاله آب نباتى حرف مى زد :

دختر چون صد بار بهت گفتم اين دكتر مكثرها را ول كن. بيا پهلوى خودم تا سرچله آبستنت كنم.

عمقزى من كه حرفى ندارم. گفتى چله برى كن ، كردم. گفتى تو مرده شورخونه از رو مرده بپر كه پریدم

و نصف گوشت تنم آب شد.^۱»

۵- تعدد زوجات :

همواره در طول تاريخ، تعدد زوجات دال بر استئماره خفقان و بردگى زنان بوده است. در داستان جشن

فرخنده مى توان نمونه آن را مشاهده كرد :

« وقتى از جلوى ابوالفضل گذشتند : دختره داشت مى گفت :

آخه صيفه يعنى چى آقاچون؟

همه ش واسه دو ساعته دخترجون. همين قدر كه باهاش برى مهمونى ...

آهاى جارى! بلا از بقل گوشت گذشت! نزديك بود سربيرى، همه ست سا...^{۱۰}»

« می بینی خواهر؟ کرم از خود درخته. همین خاله خانجایی های بی شعور و پیه هستند که شوهر الدنگ من می ره با پنج شش تا بچه سرم هوو می آره.»

شمس آل احمد نیز می گوید :

... وقتی می خواهم احتمال بدهم هوویی که سر مادرمان آورد مفر دیگری بد تا ناچار گردد تا با حضور

دایم خود در قفس خانه، با استمرار و تداوم یک جو عصبی و متشنج غذا داده باشد.^{۱۱} »

در کتاب سنگی برگوری، جلال به علل گوناگون به این مساله پرداخته است و این عمل را خارج از عدالت، آن هم عدالتی که باید در حق زنان اجرا شود می داند. وی چنین کاری را فقط مخصوص انسانهای شرقی می داند و آنها را به باد تمسخر می گیرد: «مساله اصلی این است که در تمام این مدت آدم دیگری از درون من فریاد دیگری داشت یعنی از وقتی حد و حصر دیوار واقعیت کشف شد و طول و عرض میدان میکروسکپی، شاید هم پیش از آن. و این آدم یک مرد شرقی با فریاد سنت و تاریخ و آرزوها و همه مطابق شرع و عرف، که پدرم بود و برادرم بود و دامادها هستند و... و چه می گوید این مرد؟ می گوید از این زن بچه دار نشدی زن دیگر و جوانتر. و مگر می توان کسی را پیدا کرد که در این قضیه امایی هم بگوید؟ جز زنت؟ ولی آن مرد می گوید پس طلاق را برای چه گذاشته اند؟ و تو که می خواهی مثل همه باشی و عادی زندگی کنی بفرما. این گوی و این میدان. یا بنشینید و هووداری کنید. آخر الزمان که نیست.»^{۱۲}

در ادامه آل احمد، تنها عدالت موجود که در کشور ما در حق زنان اجرا می شود و آن عدالت انجام اعمال جنسی است، را به تمسخر می گیرد: «رتال جامع علوم انسانی»

«... و آن مرد نه تنها اینها را می گوید بلکه به آنها عمل هم می کند. تمبانش که دو تا شد دو تا زن دارد و یک چهار اطاقی که خرید یکی دیگر. و یک شب اینجا و یک شب آنجا. یک دستمال بسته برای این خانه، یکی برای آن دیگری و عیناً مثل هم. عدالت پایین تنه ای. تنها عدلی که در ولایت ما سراغ می توان گرفت. آن هم گاهی و نه همه جا.»^{۱۳}

وقتی تا جایی پیش می رود که به پدر و برادر خویش نیز ایراد می گیرد :

«خیلی ساده است. آنها آدمهای دیگری بودند با زندگی دیگر. آنها هر دو روحانی بودند نام ایمان مردم را می خوردند. حافظ سنت بودند. چون دور نمی رفتند ناچار تجدید فراش می کردند. مگر می شود مرد بود

مورد آخری که جلال به وسیله آن مرد سالاری موجود در جامعه را به نمایش می گذارد و لحن زنان هنگام صحبت کردن از شوهرانشان است :

می بینی خواهر؟ کرم از خود درخته. همین خاله خانباچی بی شعور و پیه هستند که شوهر الدنگ ره با پنج شش تا بچه سرم هوو می آره... می گن سه روزه داره در دمی بره رو پاک می غیرت فرصت را غنیمت شمرد.^{۱۵}»

و در جایی دیگر آمده است :

«حالا چرا گناه مردمو می شوری مادر؟

- چه می گی دخترا یعنی شوهر دیوس تو راه آب گیرش آورده؟ خونه خرس و بادیه مس فعلاً ص درنیاز. یادتم باشه تو یه ظرف دیگه برای سمنو بکشیم. بابای قرمساق که آمد می گم با خود قضیه رو حل کنه.^{۱۶}»

در مقابل مردان نیز چنین لحنی را به کار می بردند :

«مادرم بود. نفهمیدم کی از مطبخ در آمده بود. ولی می دانستم که حالا دعوا درخواهد کرد ناهار را زهرمارمان خواهد کرد.

زنیکه لجاره! باز تو کار من دخالت کردی؟ حالا دیگر باید دستشو بگیرم و سروکون برهنه جشن.^{۱۷}»

وضعیت زنان از دید آل احمد در جامعه همان است که پیوسته در طول تاریخ پر فراز و نشیب کش زنان به خاطر آن فریاد سر داده اند، گروهها تشکیل داده اند راهپیماییها کرده اند. و آن چیزی نیست برخورداری از آزادیها و برابری های اجتماعی. پیوسته گفته و می گوئیم که زن موجودی است که در مرد زندگی می کند و یار و همدم اوست. اما هرگز مثل مرد شریف نبوده است. بلکه چون انسانی ذی ، مادونی مطیع و بازیچه ای منفعل برای اوقات فراغت مرد، در اختیار وی بوده است. او اسیر قدرت است و برای زنده ماندن و حتی برای تغذیه باید از مرد کمک بگیرد و اینجاست که زن نقش واقعی را در پهنه گسترده ی جامعه ی انسانها، از دست می دهد و کار به جایی می رسد که می خواهد ، نحو که شده، خود را با مرد (مظهر قدرت) پیوند دهد. در اجتماعی که آل احمد از آن صحبت می کند این موجود انسان، که بقای بشریت را با دنیا آورده، نه ادا. تضمین می کند، بش از آنکه انسان.

است مصرفی که برای لذت بردن از آن استفاده می کنند. از دید جلال مردانی که از حضور زنان در جامعه جلوگیری می کنند به دو گروه تقسیم می کند :

الف) دسته اول مردانی هستند که از دید آنها، زن از لحاظ جسمی و روانی در سطحی پایین تر از مردان قرار دارند.

ب) دسته دوم، آنهایی هستند که حضور زنان را عامل ایجاد فساد و فحشا می دانند :

«... پس در حقیقت چه کرده ایم؟ به زن تنها اجازه تظاهر در اجتماع را داده ایم فقط تظاهر. یعنی خودنمایی. یعنی زن را که حافظ سنت و خانواده و نسل و خون است به ولنگاری کشیده ایم. به کوچه آورده ایم به خودنمایی و بی بند و باری واداشته ایم. که سر و رو را صفا بدهد و هر روز ریخت یک مدتازه را به خود ببندد و ول بگردد. آخر کاری، وظیفه‌ای، مسئولیتی در اجتماع، شخصیتی؟»^{۱۸}

زمانی که زن فقط و فقط به وسیله ی زیبایییش می تواند در چشم مردان جلوه کند، زمانی که زن وسیله‌ای برای ارضای شهوت مردان است، زمانی که زن را می توان همانند یک کالا خرید و فروش کرد و به قول جلال هرگاه که دلت را زد و یا هدف خویش را بدست نیوردی، به راحتی او را کنار زده و دیگری را اختیار کردی و در نهایت زمانی که زن سنت های اصیل خویش را زیر پا بگذارد و همانند دری درخشان که فقط زیبایییش خیره کننده است در جامعه حضور یابد، آن وقت است که از دید جلال زن، زن نیست در هیات یک عروسک خیمه شب بازی به خود می گیرد. در داستان جشن فرخنده با به کار بردن کلمه ی "زنکه" مخالفت صریح خویش را با بی حجابی نشان می دهد :

«فهمیدم که لابد بابام ازش نمی خواسته بره مسجد. هوا داشت تاریک می شد که رفتم دم در. یک صاحب منصب بود و دنبالش یک زن سرواز. یعنی چارقد به سر. هم سن های خواهر بزرگم. چارقد کوتاه گل منگلی داشت. هیچ زنی با این ریخت توی خانه ما نیامده بود کیف به دست داشت و نوک پنجه راه می رفت... مادرم پائین کرسی نشسته بود و او را فرستاده بود بالا. سر جای خودش. یک جفت کفش پاشنه بلند دم در بود. درست مثل یک آدم لنگ دراز که وسط صف نشسته ی نماز جماعت ایستاده باشد. یک بوی مخصوص توی اتاق بود که اول نفهمیدم ... بله بوی عطر بود. از آن عطرها ! لب هایش قرمز بود و کنار کرسی نشسته بود ... از بوی زنکه هم بدم می آمد ...»^{۱۹}

از دلایل دیگر که جلال به مخالفت با آزادی حجاب می بردارد، دین اسلام است. ۱۳۰۵، د. جلسه ۱۰۰.

تو در باره ی کدام حکومت حرف می زنی؟ تو می دانی در کدام شرایط زندگی می کنی؟ مذهب ر این مردم، شیعه است اما می بینی دخترانش بدون حجاب به آموزشگاه ها می روند. در مملکتی می زنی که اول باید سران حکومت اصلاح شوند من می گویم اعلام کنند اگر این مملکت مذه شیعه اثنی عشری است، پس چرا دختران بدون روسری به کلاس می آیند بعد رو کرد به دختران > و گفت: خانمها شما اگر اعتقاد به شیعه اثنی عشری دارید پس چرا بدون پوشش به اینجا برای اسد سخنرانی آمده اید؟ اگر مذهب و حکومت اثنی عشری نیست، پس اعلام کنند تکلیف را بدانیم.^{۲۰}

جلال ضمن دفاع از حقوق زنان و تاکید بر ضرورت حرکت جدی و فراگیر برای رفع ستم از زنان و به شرایط اجتماعی و فرهنگی آنان، همواره بر این نکته پافشاری کرده است که هر تلاش و کوشش در رسیدن زنان به حقوق واقعی خویش، باید بر طبق ارزشها و آرمانهای دینی و ملی ما باشد و از هر گ خود باختگی برکنار باشد در داستان زن زیادی، با شخصیت زنی روبرو هستیم که به راحتی بازیچه دست شوهرش می شود. در واقع بیان این مطلب از طرف جلال، نشان دهنده ی تاثیرپذیری وی اندیشه های فمینیستی است. این زن آنقدر ذلت می کشد که حاضر است یک سال کلفتی مادر شوهر بکند اما شوهرش او را طلاق ندهد: «وقتی رسیدیم - من در که می زدم - درست همان حالی را داشت که آن روز همه پشت در اتاق مهمان خانه داشتیم و او خودش آمد و دستم را گرفت و کشید تو. شاید بد از آن روز هم بودم. سر تا پا می لرزیدم، برادرم آمد در را باز کرد... سلام و احوالپرسی کردیم و رفتی تو. از دالان هم گذشتیم... وسط حیاط که رسیدیم نکتی بلند بلند رو به همه بلند گفت: "این فاطمه خانم تون، دستتون سپرده، دیگه نذارین برگرده" و تا من آمدم فریاد بزنم "اخه چرا... که با هماز پای افلیجش پرید توی دالان و در کوچه را پشت سر خودش بست».

این در حالی است که خانم نزهت الدوله (در داستان خانم نزهت الدوله از مجموعه زن زیادی) با آزادی کامل به دنبال شوهر مطلوب خویش می گردد. شوهرش می بایستی چشم آبی و قد بلند باشد و از صبح تا شب از نوک سر تا پای زنش را ببوسد:

"خانه مجزا گرفت و... خودش زمام کارها را بدست گرفت گر چه از روی اکراه و اجبار ولی دو سه بار پیش وزیر جدید خارجه واسطه فرستاد و به هوای دیدن بچه ها و نوه هایش مخفیانه به خانه شوهر سابقش می رفت و با دخترهای شوهر کرده ی خودش رفت و آمد..."

و به راحتی هم از شوهرش با آزادی کامل جدا می شود :

«تا یک شب که توی رخت خواب کارشان تمام شد، رو به شوهرش گفت : منصور راضی شدی؟ و شوهر بی اینکه خجالتی بکشد، نه گذاشت و نه برداشت و در جوابش گفت : "آدم توخلاء هم که می ره راضی می شه."»

"... این دیگر طاقت فرسا بود. و خانم نزهت الدوله همان شب تصمیم را گرفت و فردا صبح خانه و زندگی را ول کرده و پس از نه سال شوهرداری یک سر به خانه ی پدر آمد.

تا حدود زیادی می توان داستان خانم نزهت الدوله را با داستان خاله سوسکه و فمینیسم نوشته خانم آذرخت بهرامی مقایسه کرد. "همانگونه که می توان از نام داستان خاله سوسکه تشخیص داد، داستان در مورد زنی میانسال است که به دنبال شوهر مطلوب خویش می گردد و از میان قصاب و نجار و ... بالاخره با یک موش ازدواج می کند."

در کتاب سنگی بر گوری هنگامی که جلال در فکر و ذهن خویش نمی تواند جایگاهی برای بچه های سرراهی بیابد یک دفعه با به تمسخر گرفتن مذهب، قانون، سنت و اذعان می دارد که اگر آزادی میان زن و مرد (یکی از قوانین فمینیسم) در روابط قبل از ازدواج وجود داشت این مشکل هم حل می شد. به این معنا که اگر زن و مرد مطمئن می شدند که با داشتن چنین روابطی می توانند صاحب بچه شوند، با هم ازدواج می کردند. هر چند وی بلافاصله اذعان می دارد که این اعمال از سیطره ی مذهب، سنت و اخلاق خارج است اما اشاره ی وی قابل تأمل است :

"و این جوروی بود که مدت ها در فکر مشروع بودن یا نبودن بچه های سر راهی بودیم این داغ باطله ای بود که در رحم بر پیشانی یکی می زنیم، که می زند معلوم نیست. اما زده می شود.. فاعل مجهول است، یعنی اخلاق است و مذهب است و حفظ سنت است و این حرفهای قلمبه. ازدواجی که خود با ادای چند کلمه عربی یا فارسی رسمی شده است یا پس از ثبت در دفتری؟ واقعیت می گوید که در هر صورت زن و مردی گرفتار هم بودند... که پای عمل جنسی به میان آمده است چه ثبت شده و چه ثبت نشده. چه طبق سنت و چه مخالف آن. ببینیم شاید قضیه ارث و خون و دیگر روابط اجتماعی نباید به هم بخورد. همین مقررات از قرنهای پیش معین کرده، نه تنها معین کرده بلکه چون و چند آن را دم به دم بر سر بازار می کوبد. رجوع کنید به دستمال شب زفاف و به بوق و کرنای دهاتی روی بام حجله و

اینها یعنی اینکه من حتی در خصوصی ترین روابط با زخم بنده ی مقرراتی هستم که قرنهای پیش از ه وضع شده ...

بر همین مبنا آل احمد با در نظر داشتن اصولی از اصول فمینیسم خواستار برقرار قوانینی جهت رعایت حقوق زنان می شود که به قرار زیر است :

برابری زن و مرد از حیث حقوقی اجتماعی : بر اساس آنچه در مقدمه اعلامیه حقوق بشر ذکر شده است دول عضو این سازمان متعهد شده اند که احترام جهانی و رعایت حقوق زنان را با همکاری سازمان ملل متحد تامین کنند. بر طبق بخشی از این اعلامیه، تمام افراد بشر آزاد به دنیا می آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق با هم برابرند. همه دارای عقل و وجدان می باشند و باید نسبت به یکدیگر با روح برابری رفتار کنند. و هیچ تمایزی در این میان وجود نداشته باشد. ماده شانزدهم این اعلامیه در مورد زناشویی است که در آن یادآوری شده است که هر زن و مرد بالنی حق دارند بدون هیچ گونه محدودیت از نظر نژاد، ملیت و ... با همدیگر ازدواج کنند و تشکیل خانواده دهند. در تمام مدت زناشویی و هنگام طلاق، زن و شوهر در کلیه مسایل مربوط به ازدواج دارای حقوق مساوی باشند.^{۲۱}

به طور کلی می توان گفت، در حقوق مدنی ایران قبل از خرداد ۱۳۲۶، از حدود یکصد ماده ی قانونی که در قانون مدنی ایران در مورد روابط خانوادگی وجود داشته که هیچ ماده ای حقی را برای زن به رسمیت نمی شناخت و این چند ماده قانونی نیز بر اساس فتوای علمای دینی بوده است. در این قانون زن به منزله ی کالایی پست شمرده می شد. زیرا بر اساس مواد ۱۱۰۷ و ۱۱۰۸، تمکین، مستحق هیچ گونه نفقه ای نخواهد بود. به موجب ۱۱۰۵، ریاست خانواده از خصایص شوهر محسوب می شود و در واقع می توان گفت که امری ذاتی به حساب می آمد (از خصایص شوهر است نه وظیفه) زن به صورت قانونی، آلت دست مرد قرار می گرفت و از مشغول شدن به هر نوع شغل یا حرفه ای بدون اجازه شوهر خود منع شده بود.

علاوه بر این، عقد ازدواج برای زن یک عقد لازم محسوب می شد که بر طبق شرایط عقد لازم، هیچگونه حق اعتراضی برای زن وجود نداشت و در مقابل مرد می توانست هر زمان که اراده کند زن خویش را طلاق بدهد. همچنین زنان، در زمینه کار و فعالیت نیز از هیچ حق و حقوقی برخوردار نبوده اند. شوهر می توانست زن خود را از هر حرفه و یا صنعتی که منافعی مصالحه خانوادگی

در امور جامعه گرفته شود تا عملاً زنان نتوانند در صحنه‌ی اجتماع حضور یابند. در هیچ یک از آثار آل احمد زنی را که به حرفه یا شغلی مشغول باشد مشاهده نمی‌کنیم و فقط چهره‌های ساندویچی زنان اسیر و بدبخت را مشاهده می‌کنیم.

اعطای آزادی واقعی به زنان

آزادی واقعی زنان از دید آل احمد به این معنا است که در حالی که زنان می‌توانند در تمامی صحنه‌های اجتماعی حضوری فعال داشته باشند، شخصیت آنها نیز حفظ شود. علت اصلی مخالفت آل احمد با کشف حجاب رضاخانی نیز از همین امر نشأت می‌گیرد. جلال پیوسته سعی می‌کند مفهوم آزادی واقعی را به زنان بفهماند تا آنان با درک این به سوی انحراف کشیده نشوند. واقعیت این است که بسیاری از زنان جامعه ما نمی‌دانند که آزادی آنها در چه چیزی است. البته اکثریت مردم ما نیز شاید چنین موضوعی را به صورت کامل درک نکرده باشند ما باید بدانیم که:

قوت مغرب نه از چنگ در باب نی رقص دختران بی حجاب

از دید آل احمد، چنین آزادی نه تنها باعث هیچ تغییری در زمینه حضور زنان در جامعه نمی‌شود بلکه یک سری مسایل و مشکلات را نیز دامنگیر آنها خواهد کرد. در حالی که لازمه ترقی شخصیت اجتماعی زن، به وجود آمدن زمینه فکری و فرهنگی جامعه را می‌طلبد. زمینه‌ای که در آن نه تنها مورد لذت جویی مرد واقع نمی‌شود بلکه از قیمومیت و انقیاد فکری مرد نیز خارج خواهد شد:

«از واجبات غربزدگی یا مستلزمات آن آزادی دادن به زنان است. ظاهراً لابد احساس کردیم که به قدرت کار این ۵۰ درصد نیروی انسانی مملکت نیازمندیم که گفتیم آب و جارو کنند و راه بندها را بردارند تا قافله نسوان برسد! اما چه جور این کار را کرده ایم.»

همچنین جلال بی‌حجابی را یکی از عوامل ایجاد غربزدگی می‌داند و آن را باعث از هم پاشیدگی کانون خانواده‌ها و انحراف آنان قلمداد می‌کند. بر این مبنا اگر در سابق زن در حکم غنیمتی بود که مرد در جستجو تحصیل آن می‌بایست تلاش کند اما بعد از ایجاد چنین وضعیتی این زن است که خود را بر مرد باید عرضه کند. گویی زنان کالاهایی هستند که هر کدام که برچسب زیبایی‌تری بر چهره داشته باشد، زودتر خریداری خواهد شد. و از اینجاست که دیگر برای زن، خانه‌داری، وفاداری، کار و کوشش، حضور

اما هر چه جناب سرهنگ خوب بود خانمش چه عرض کنم. یعنی جوان بود و شاید هم حق کارهایی با بنده می کرد که خجالت می کشم اسم بیاورم. بنده هم از ترس گروهبانی و خدمت جرات نداشتم بروز دهم ۰۰۰ بی ادبی می شود و خورد و خوراک مرتب و مشروب و قمار. خانم هد حریف بود و خیلی چیزها یاد بنده داد که توی هیچ دهی یا شهری به کار نمی آید. اما حیف که مدام سرکوفت می زد که دهانت بو می دهد...»^{۲۲}

جلال ادعاهای نظریه ی فمینیسم غرب را، مبنی بر اینکه زنان به این طریق می توانند سایر آزادی خویش و همچنین حقوق خویش را بدست آورند، مورد نکوهش قرار می دهد. وی اذعان می کند که نظریه فقط در حد حرف و صحبت باقی مانده است؛ چرا که نتوانسته است با به اجرا درآمدنش، تمام و حقوق از دست رفته زنان را به آنها برگرداند. از دید وی، چنین آزادی را که از طرف فمینیسم مطرح شده است در درجه اول شامل عده ی کمی از زنان می داند و در درجه دوم باعث از بین رفتن حیثیت شخصیت زن خواهد شد. بر همین مبنا، وی تمام اصول فمینیسم را زیر سؤال می برد و آن را عامل بین رفتن شخصیت زنان قلمداد می کند.

نیکلاس در ادامه تصریح می کند که نقایص فمینیسم در محتوای ادعاهای آن است :

فمینیسم در دهه هفتاد با شدت خود را نهضتی برای آزادی انسان معرفی کرد اما حال روشن شده است که تنها بخشی اندک از انسانها را در نظر دارد، آن هم با حکمیت پدید آوردن محدودیت های شدید، از جمله تاثیرات مخرب عاطفی جبران ناپذیر. فمینیسم به عنوان فلسفه ای عام، یک ننگ و نقص بزرگ است. این نظر هیچ دلیلی برای این امر ندارد که چرا باید با سوء استفاده از آزادی مطبوعات نظرات مخالف فمینیسم را سانسور کرد و هر نوع هرزه انگاری را رواج داد؟ حتی اندیشه آزادسازی زنان متضمن این است که زنان برده و اسیر مردان در همه زمینه ها باشند خود اصطلاح آزاد ساختن زنان، نشانگر حمله و خصومتی سخت به اساس روابط ضروری انسانی است.^{۲۳}

همچنین می توان از این حیث جلال را با روث سیدل مقایسه کرد. وی نیز یکی از جمله اشخاصی است که مخالفت خویش را با چنین آزادی هایی اعلام داشته است :

«... این امر چنان گسترده و ریشه دار است که در مسابقه پایانی برترین بازیکنان تنیس که میان گردن سلما و گابریلا ساتن ...»

بی اندازه مشکل ساز است اما مسایل و نابرابری های مربوط به کار از قبیل فرصت های شغلی، دستمزد، شان و احترام نیز همچنان وجود دارد... آیا ما در ربع قرن اخیر زنان را متقاعد ساخته ایم که آنها نیز واقعا سزاوار حق و دارای نقش سازنده در جامعه آمریکا هستند. آیا چنان کرده ایم که زنان باور داشته باشند و هرگونه که می خواهند زندگی کنند؟^{۲۳}»

و این همان است که جلال می گوید :

«تا ارزش خدمات اجتماعی زن و مرد ارزش کارشان (یعنی مزدشان) یکسان نشود و تا زن همدوش مرد مسئولیت اداره گوشه ای از اجتماع (غیر از خانه که امری داخلی و مشترک میان زن و مرد است) را به عهده نگیرد و تا مساوات به معنی مادی و معنوی میان این دو مستقر نگردد، ما در کار آزادی صوری زنان سالهای سال پس از این هیچ هدفی و غرضی... نداریم.^{۲۴}»

و در کارنامه ی سه ساله زمانی که در مورد تاتر "خانه بزرگتر" صحبت می کند اذعان می دارد که :
... باز هم یعنی اینکه آزادی بدنی مطرح است برای فریده خانم. فرجام و آزادی تن و نه آزادی فکر... و این یعنی غربزدگی. به هر صورت مساله آزادی زن که موضوع نمایشنامه است نوعی آزادی پایین تنه ای است... و این کاری است که مدتی است باب روز شده. آمده اند حریمها و حرمت های یک سنت محلی را متمرکز کرده اند دور پایین تنه. و با دریدن این سوراخ می خواهند همه درست ها را بدرند و همه ارزشهای محلی را بی ارزش کنند. غافل از این که این جوری آدم در محیط مانوس روزمره تنها می ماند (که مهم نیست) و بی اثر می شود.^{۲۵}

از بین رفتن تبعیض جنسی :

مساله فروتر بودن جنسیت زن نسبت به مرد از دیرباز یکی از مسایل بحث برانگیز در تمامی کشورها بوده است. در واقع یکی از علل بروز مردسالاری و سلطه گری مردان از همین جا منشا می گیرد. در چنین وضعیتی زنان به عنوان سکه مسخ شده ای هستند که فقط گاهی از آنها صحبت به میان می آید و دارای اهمیتی نیستند. همواره از چنین تبعیضی رنج برده اند و پیوسته فریاد می زنند که ما زنان خواسته هایی داریم؛ نمی خواهیم چون زن هستیم از حق و حقوق اجتماعی کمتری برخوردار باشیم. می خواهیم جایگاه اجتماعی ما را همسان با شما، ما را خلاصه نه زندگی ما را با آگاهی و اختیار خود برگزینیم.

نابالغ رفتار شود. می خواهیم چون انسانیم، حق داشته باشیم نه قدرت! و آنان نیز که صاحب حق قانونی خود قناعت کنند، نمی خواهیم چون زورمان کمتر است کتک بخوریم و تحقیر شویم نه تنها سلطه گری مردان بر زنان از روی زمین محو شود، بلکه می خواهیم در ذهن، زندگی روزمره، انسان را جایگزین زن و مرد کنیم فقط به این دلیل که انسانیم و در یک کار خواهیم نظامی را که عده ای در آن فرودست و عده ای دیگر فرادست هستند حداقل به عقب واداریم.

در طول تاریخ همواره نخستین سئوالی که والدین هنگام تولد یک نوزاد می پرسند یکسان است نوزاد پسر است یا دختر؟" ضرورت و فوریت این سؤال نشان می دهد که همه جوامع اهمیت زیادی تفاوت بین زن و مرد قایل هستند. اعضای هر جامعه معمولاً این فرض را قبول دارند که حالت مردانگی و زنانگی آنان همانند تمایزات بیولوژیکی بین زن و مرد بخشی از طبیعت انسانی را تشکیل دهد. لذا نقشهای جنسیتی معمولاً انعطاف پذیر می باشند نیز موجود است. محتوای خاص مردانگی زنانگی قبل از هر چیز یک محصول اجتماعی است که توسط هر نسل از نوآموخته می شود. در دیا کارکردگرایی فرض بر این است که همه جوامع تفاوتهای جنسیت را تشویق کنند. آنان چنین خاطر ندارند می سازند که حداقل در جوامع سنتی و ماقبل صنعت، ایفای نقشهای متفاوت کارکرد زیادی برای زن مرد داشته است. اما از دیدگاه ستیزگرایان، نابرابری مردان و زنان به سادگی، شکل گیری از قشر بند اجتماعی است مردان فقط در صورتی می توانند از پایگاه برتر برخوردار شود که زنان پایگاه پست تر داشته باشند و الگوهای موجود نقش جنسیت به مردان اجازه می دهد که امتیازات اقتصادی، اجتماعی سیاسی خود را حفظ نمایند. منشاء کل نابرابری جنسی از دیدگاه ستیزگرایان عبارت است از نابرابری اقتصادی بین مردان و زنان.

در داستانهای لاک صورتی، زن زیادی و ... یکی از علل مردسالاری، زن بودن زنها است. این امر در این داستانها تا جایی پیش رفته است که زنان این داستانها واقعا پذیرفته اند که نسبت به مردها فرودست ترند. هاجر شخصیت اصلی داستان لاک صورتی خود اذعان می دارد که ناقص العقل و اسیر است. در حقیقت زنان داستانهای آل احمد، به معنای واقعی زن نیستند بلکه فقط به علت انجام کارهای زنانه در گروه زنان قرار گرفته اند. گویی که کنیزکانی بیش نیستند. اما جلال به زنان حسد نمی خورد. نگارنده: ۱۳۰۱

نامه هایی که جلال در طی سفر سیمین به آمریکا برای وی فرستاده است این موضوع را کاملاً مشخص می کند:

«سیمین جان، اگر تنها مورد علاقه ی آدم، تنها دل خوش آدم، تنها همزبان آدم، تنها دوست، تنها معشوق، تنها عمر آدم و اصلاً همه وجود آدم را یک مرتبه از او بگیرند و ببرند آن طرف دنیا بگذارند دیگر نمی شود تحمل کرد.»^{۲۷}

و در جایی دیگر به صراحت اعلام می دارد که عامل موفقیت هایش سیمین بوده است:

« زخم سیمین دانشور است که می شناسید، اهل کتاب و قلم و دانشیار رشته زیباشناسی و صاحب تالیف و ترجمه های فراوان و در حقیقت نوعی یار و یاور، این قلم که اگر نبود چه بسا خزعبلات که با این قلم درآمد بود ... از سال ۱۳۲۹ به این ور هیچ کاری به این قلم منتشر نشده که سیمین اولین خواننده و نقادش نباشد.»^{۲۸}

آل احمد بر طبق اصول جامعه مدنی، خواستار اعطای تمام آزادی هایی است که زنان بتوانند با آن به تمام حقوق خویش و همچنین عزت و کمال دست یابند. از دید وی زن با مرد هیچ تفاوتی ندارد و کاملاً با مرد دارای تساوی است. مردان نسبت به زنان دارای هیچ برتری نیستند تا به آنها به چشم حقارت نگریسته شود.

آری زنان در چارچوب قوانین اسلام دارای آزادی هستند، چه در تحصیل و چه در کارهای دیگر، همانگونه که مردان نیز آزادند. اسلام به زنها قدرت داده است اسلام با قراردادن مردها در برابر زنها، تساوی زن و مرد را نشان می دهد. زن با مرد هیچ گونه فرقی ندارد و اگر اختلافاتی در این میان وجود دارد به علت نادانی آنهاست.

به هر جلال آل احمد را می توان به همراه فروغ فرخزاد از نخستین پیشگامان فمینیسم در ایران دانست.

پی‌نوشتها:

۱. بنوات گری، زنان از دید مردان، محمدجعفر پوینده، ص ۱۳۶
۲. ژانت آفاری، انجمن نیمه سری زنان در نهضت مشروطه، جواد یوسفیان، صص ۵-۶
۳. جلال آل احمد، سه تار (لاک صورتی) ص ص ۲-۳۱
۴. جلال آل احمد، سه تار (لاک صورتی) ص ۲۱
۵. جلال آل احمد، سه تار (لاک صورتی) ص ص ۲-۳۱
۶. جلال آل احمد، غربزدگی، ص ۱۰۲
۷. جلال آل احمد، سه تار (بچه مردم) ص ۴۵
۸. جلال آل احمد، سه تار (بچه مردم)، ص ۱۶
۹. جلال آل احمد، زن زیادی (سمنوپزان) ص ۳۵
۱۰. جلال آل احمد، جشن فرخنده، ص ۳۵
۱۱. جلال آل احمد، زن زیادی (سمنوپزان) ص ۳۶
۱۲. جلال آل احمد، سنگی بر وگوری، ص ۷۰
۱۳. جلال آل احمد، سنگی بر وگوری، ص ۷۰
۱۴. جلال آل احمد، سنگی بر وگوری، ص ۷۲
۱۵. جلال آل احمد، سمنوپزان، ص ۲۶
۱۶. آل احمد، سمنوپزان، ۲-۳۱
۱۷. آل احمد، پنج داستان (جشن فرخنده) ص ۳۷
۱۸. آل احمد، غربزدگی، ص ۱۰۵
۱۹. آل احمد، جشن فرخنده (پنج داستان)، ص ۲۸
۲۰. آل احمد، غربزدگی، ص ۱۰۷
۲۱. قائم مقامی، آزادی یا اسارت زن، ص ۵۶-۱۵۵
۲۲. جلال آل احمد، نفرین زمین، ص ص ۳۳-۲۳۲
۲۳. موسسه فرهنگی طه، تازه های اندیشه، ص ص ۹-۱۰
۲۴. موسسه فرهنگی طه، تازه های اندیشه، ص ۳۳
۲۵. جلال آل احمد، غربزدگی، ص ۱۰۲
۲۶. آل احمد، کارنامه سه ساله، ص ص ۲۰-۲۱۹
۲۷. یادنامه آل احمد، به کوشش علی دهباشی، ص ۸۷
۲۸. یادنامه آل احمد، به کوشش علی دهباشی، ص ۸۷